

واقعه‌ای بی‌همانند

هنگامی که به راویان حدیث غدیر می‌نگریم، در مرتبه نخست، نام اهل بیت گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یعنی امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا سلام الله علیها، امام حسن و امام حسین علیهما السلام به چشم می‌خورد و سپس در مرتبه بعدی نام حدود ۱۱۰ تن از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دیده می‌شود که در این میان نام افرادی شاخص از میان صحابه همچون:

- | | | |
|------------------------|------------------------------|----------------------------|
| ۱- ابوبکر بن ابی قحافه | ۲- عمر بن الخطاب | ۳- عثمان بن عفان |
| ۴- عایشه بنت ابی بکر | ۵- سلمان فارسی | ۶- ابوذر غفاری |
| ۷- عمار یاسر | ۸- زبیر بن عوام | ۹- عباس بن عبدالمطلب |
| ۱۰- ام سلمه | ۱۱- زید بن ارقم | ۱۲- جابر بن عبدالله انصاری |
| ۱۳- ابوهریره | ۱۴- عبدالله بن عمر بن الخطاب | |

و... توجه آدمی را به خود جلب می‌نماید. سپس در میان تابعین حدیث غدیر از ۸۳ تن از تابعین نقل شده است که از آن جمله می‌توان به:

- | | | |
|-------------------------------------|-----------------|----------------------------------|
| ۱- اصبع بن نباته | ۲- سعید بن جبیر | ۳- عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی) |
| ۴- سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب | ۵- سلیم بن قیس | |

و... اشاره نمود. پس از تابعین و تنها در میان علمای اهل تسنن، ۳۶۰ تن از قرن دوم تا قرن چهاردهم حدیث غدیر را در آثار خویش نقل نموده‌اند که ۴ تن از صاحبان صحاح سته (ششگانه) در شمار این بزرگان جای دارند. لذا با توجه به شمار راویان و طرق متعددی که حدیث غدیر نقل شده است، در میان بزرگان و محدثین اهل تسنن، چندین اندیشمند، حدیث غدیر را حدیثی حسن برشمرده‌اند و عده کثیری روایت غدیر را روایتی صحیح دانسته‌اند و حتی در نزد عده‌ای از بزرگترین صاحب نظران اهل سنت، واقعه غدیر به حدی معتبر و آشکار محسوب می‌گردد که آنرا حدیثی متواتر ذکر کرده‌اند. از جانبی دیگر، علما و بزرگان و محدثین شیعه نیز بالاتفاق حدیث غدیر را حدیثی متواتر می‌دانند. بر این اساس و بر طبق آنچه که گذشت، به خوبی آشکار می‌گردد که یکی از مهمترین وقایع تاریخ پر فراز و نشیب اسلام که در بین عامه مسلمین واقعه‌ای مسلم، پذیرفته شده و قطعی تلقی می‌گردد، واقعه غدیر خم است...

ولایت، قلبی تپنده

براستی غدیر خم چه ارزشی را برای ما انسان‌ها، به عنوان امت اسلامی، به ارمغان آورده است که نسبت به همه آن وقایع و رخدادهای قبل از اسلام و بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل می‌باشد؟

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ۲۳ سال کوشیدند؛ آن چنان که به فرموده‌ی خودشان هیچ نبی‌ای به اندازه‌ی ایشان اذیت نشده است.^۱ با وجود آن که حضرت زکریا را میان تنه‌ی خالی درخت گذاشتند و با درخت اراه کردند، ۹۵۰ سال نوح پیامبر را آزرده و خون به دلش کردند، حضرت موسی را از دیار خود بیرون نمودند، ابراهیم خلیل الرحمان را در آتش انداختند و... ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید هیچ کدام به اندازه‌ی من اذیت نشدند. مشقاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحمل کرده‌اند با تمامی انبیاء گذشته قابل مقایسه نیست. آنقدر پیامبر برای ابلاغ وحی زحمت می‌کشیدند که خداوند می‌فرماید: «طه! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی!»^۲

یعنی می‌فرماید چرا خودت را به مشقت می‌اندازی؟ تو تنها ابلاغ کن: «پیامبر وظیفه‌ای جز رسانیدن پیام [الهی] ندارد؛ او مسؤول اعمال شما نیست.»^۳ و بیش از این خودت را اذیت نکن.

۱. «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت»، (بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۵۶)

۲. «طه! ما انزلنا علیک القرآن لتشقی»، طه (۲۰): ۱ و ۲

۳. ما علی الرسول الا البلاغ، المائده (۷): ۹۹

با این وجود قرآن در حجه الوداع و در واقعه‌ی غدیر در مورد وصایت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً [به مردم] برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندهای!»^۱ از نظر قرآن کریم، تمامی زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یک طرف و اعلام ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام یک طرف است. باید دو کفه‌ی ترازو را در نظر بگیریم، اگر بیست و سه سال خون دل خوردن‌های پیامبر، ابلاغ پیامبر، جهاد پیامبر، و عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ در یک کفه‌ی ترازو قرار بگیرد و اعلام مقام ولایت امیرالمومنین علیه السلام در کفه‌ی دیگر؛ به نص صریح قرآن این کفه بر همه‌ی آن کفه می‌چربد و بلکه با زبان بی‌زبانی، خداوند پیامبر را تهدید می‌کند که: اگر این رسالت را عملی نکردی، همه کارهای تو در واقع هیچ است.

حال ممکن است سوال شود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که دین را تبلیغ کردند؛ پس عبارت «فما بلغت رسالت» (رسالت را انجام ندادی) چیست؟ پاسخ آن است که اگر ولایت نباشد، رسالت لوث می‌شود. اگر امامت نباشد، قرآن تحریف معنوی می‌گردد. اگر امام از جانب خداوند در کنار کتاب الهی قرار نگیرد، محتوای آن اجرا نمی‌شود. پس بالاترین نعمتی که خدا قرار می‌دهد و بوسیله آن عمر را ثمر بخش می‌کند و تلاش را به نتیجه می‌رساند، قرار دادن هدایت گر الهی است.

اگر تحلیلی تاریخی انجام دهیم، خواهیم دید که قرآن کتابی است، مشتمل بر مجموعه مقرراتی به عنوان فرمان، دستورالعمل، تز، باید ونباید، حرام و حلال، که از طرف پروردگار نازل گردیده است. اما بهره‌دهی و ثمردهی این دستورالعمل‌ها، به دو شرط اساسی وابسته است:

۱- فهم دقیق دین خدا و نسخه الهی

۲- اجرای دقیق این نسخه

عقل و نقل و تجربه‌ی تاریخی ثابت می‌کند که این دو شرط منهای نظارت و امامت ولی خدا ممکن نیست؛ قانون خدا، کتاب خدا، حرام و حلال خدا و مکتب پروردگار، در صورتی در این عالم سعادت، کمال و تعالی الهی ایجاد می‌کند که با مقام امامت و ولایت و نظارت ولی الله همراه باشد. ما تا زمانی که دین خدا را نفهمیده‌ایم چگونه می‌خواهیم از آن برخوردار شویم؟ فرض کنید که به پزشکی مراجعه کرده‌اید و ایمان دارید که پزشک درد شما را تشخیص داده است و نسخه‌ای که نوشته است، حساب شده می‌باشد. اما نمی‌توانید بفهمید که پزشک چه دستوری داده است. آیا اگر بر اساس فهم خود عمل کنید، نتیجه می‌گیرید؟ در اجرای دقیق نسخه الهی عوامل زیادی ایجاد مانع نماید؛ پس اگر ولی الله در کنار کتاب خدا قرار نگیرد، فهم دقیق کتاب خدا ممکن نخواهد بود.

همانگونه که خداوند برای ادامه حیات جسمانی ما، قلبی گذاشته است که خون را پمپاژ می‌کند تا مواد غذایی لازم را به همه‌ی سلول‌ها برساند و اگر قلب از کار بایستد، بدن خواهد مرد، برای هدایت جامعه نیز قلبی قرار داده است. و او امام و «ولی الله» است. خوراک جان را امام به جامعه پمپاژ می‌کند. کسانی که امام را نمی‌پذیرند حتی اگر در بالاترین سطح از علم و دانش و صنعت و تکنولوژی قرار بگیرند از جان سالمی برخوردار نیستند.

ای بشر! اگر دل به امام و ولی خدا ندادی، مثل آن است که قلبت را برداشتی و قلب مصنوعی گذاشتی. قلب مصنوعی به اندازه خودش کارایی دارد...

برگرفته از کتاب «نقش غدیر در کمال انسانها»، نوشته: دکتر محمد اسدی گرمارودی، (با اندکی تصرف)

۱. در بین مفسرین و علمای اهل تسنن به عنوان نمونه، می‌توان به افرادی نظیر: محمد بن جریر طبری در کتاب الولاية، ابوالحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول، حاکم حسکانی در شواهد التنزیل و ... و در بین مفسرین شیعی می‌توان به عنوان نمونه به بزرگانی چون شیخ طوسی در تبیان، ثقه الاسلام طبرسی در مجمع البیان، علامه طباطبائی در میزان و ... اشاره نمود که شان نزول آیه ۶۷ سوره مائده (آیه تبلیغ) را درباره واقعه غدیر ذکر نموده‌اند. «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالت»، المائده (۶): ۶۷

از آدم تا خاتم، از شیث تا علی

بر طبق تواریخ اسلامی و کتب دینی گذشتگان تمامی پیامبران الهی از آدم تا به خاتم دارای وصی بوده‌اند. نام وصی آدم، «هبة الله» بود که به زبان عبرانی، «شیث» است. وصی ابراهیم «اسماعیل»، وصی یعقوب «یوسف»، و وصی موسی «یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف» می‌باشد که همسر موسی بر ضد او شورش نمود. وصی عیسی نیز «شمعون» نام داشت. ما در اینجا تنها به یادآوری داستان ۳ تن از اوصیاء مذکور، بسنده می‌کنیم.

یعقوبی (یکی از مورخین بزرگ اسلامی)، درباره وصیت آدم به شیث می‌گوید: «هنگامی که مرگ آدم فرارسید، «شیث» را وصی خود گردانید^۱. طبری (صاحب تاریخ الرسل و الملوک) نیز می‌گوید: «هبة الله یا به زبان عبرانی «شیث»، وصی آدم بود و وصیت او را نوشت و او در آن چه گذشت، وصی پدرش آدم بود^۲. ابن اثیر و ابن کثیر نیز در عباراتی مجزا می‌گویند: «تفسیر شیث، هبة الله است که وصی آدم بود و چون وفات آدم فرا رسید، شیث را وصی خود قرار داد»^۳.

همانگونه که ذکر گردید، وصی عیسی، «شمعون» نام داشت. شمعون در تورات با نام «شمعون» آمده و در انجیل متی، باب ۱۰، درباره او می‌گوید: «سپس ۱۲ شاگرد خود را طلبید و ایشان را بر ارواح پلید، قدرت داد که آن‌ها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. نام‌های ۱۲ رسول چنین‌اند: اول شمعون معروف به پطرس...» در انجیل یوحنا، باب ۲۱، شماره ۱۸ - آمده است که عیسی او را وصی خود قرار داد و به وی گفت: «گوسفندانم را شبانی کن، کنایه از اینکه مؤمنان به مرا، سرپرستی نما.

و در قاموس کتاب مقدس نیز آمده که: «مسیح او را برای هدایت کنیسه (عبادتگاه مسیحیان)، تعیین نمود»

اما «یوشع بن نون»^۴ که وصی موسی است. در ماده «یوشع» قاموس کتاب مقدس به نقل از تورات گوید: «یوشع بن نون با موسی در کوه سینا بود و به عبادت گوساله در عهد هارون^۵ آلوده نگردید». حتی جالب‌تر آنست که نص داستان تعیین و معرفی او بوسیله موسی در باب ۲۷ سفر اعداد کتاب مقدس این چنین آمده است:

«و موسی به خداوند عرض کرده گفت: ملتسم این‌که «یهوه»، خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد که پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد تا جماعت خداوند، مثل گوسفندان بی شبان نباشند. و خداوند به موسی گفت: یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است، گرفته، دست خود را بر او بگذارد و او را به حضور «الغازار کاهن»^۶ و به حضور تمامی جماعت برپا داشته در نظر ایشان به وی وصیت نما و از عزت خود بر او بگذارد تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند و او به حضور الغازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم «اوریم»^۷، به حضور خداوند سؤال نماید و به فرمان وی، او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند و به فرمان وی داخل شوند. پس موسی به نوعی

۱. تاریخ یعقوبی، جلد ۱، صفحه ۱۱

۲. تاریخ طبری، چاپ اروپا، جلد ۱، صفحات ۱۵۳ - ۱۶۵ و ۱۶۶

۳. تاریخ ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۱۹ و ۲۰ و ۴۰ و ۴۸ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۱، صفحه ۹۸

۴. یوشع در زبان عربی و بر اساس قواعد تعریب، همان کلمه «الیسع» می‌باشد و نام او در ۲ جای قرآن کریم، در سوره انعام، آیه ۸۶ و در سوره ص، آیه ۴۸ ذکر گردیده است.

۵. هارون علیه السلام برادر حضرت موسی علیه السلام است که از همان آغاز دعوت، در کنار موسی علیه السلام و وزیر او بود. هنگامی که موسی علیه السلام برای مناجات با پروردگار به کوه طور رفت، او را در میان قوم خویش جانشین خود قرار داد. اما بنی اسرائیل از فرمان او روی برتافتند و در غیبت موسی علیه السلام به گوساله پرستی روی آوردند. هارون علیه السلام خود موحد باقی ماند، اما هرچه آنها را از این عمل زشت بازداشت، فایده‌ای نبخشید و حتی او را تهدید به قتل نمودند. نام او در ۲۰ جای قرآن ذکر گردیده است. قرآن کریم در آیات گوناگون، فرازهای مختلف زندگی هارون علیه السلام و قضایای گوساله پرستی بنی اسرائیل را ذکر می‌کند و در کنار موسی علیه السلام، از هارون علیه السلام نیز به بزرگی یاد می‌کند. به عنوان نمونه در آیه ۱۲۰ سوره صافات، بر او درود می‌فرستد. هارون علیه السلام اگرچه جانشین حضرت موسی علیه السلام بود، اما در زمان حیات موسی علیه السلام از دنیا رفت و لذا موسی به امر الهی، یوشع علیه السلام را به وصایت خویش برگزید.

۶. الغازار کاهن، احتمالاً یا پسر دوم موسی و یا رئیس قبیله بنی بنیامین بوده است. (قاموس کتاب مقدس، صفحه ۹۹)

۷. اوریم و تمیم، به معنای نور و کمال است و در اصطلاح سینه بندی بود که کاهنان بر سینه خویش می‌بستند و این سینه بند را رئیس کاهنان به هنگام دعا و مناجات مورد استفاده قرار می‌داد و در تورات این دو کلمه مانند تاج مجد و جلال شمرده شده است. (قاموس کتاب مقدس، صفحه ۱۳۴).

که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت بر پا داشت و دست‌های خود را بر او گذاشته او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود^۱ داستان قیام و اقدام او به کار بنی اسرائیل و جنگهای وی، در ۲۳ باب «سفر یوشع بن نون» آمده است. خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم نیز پیامبری نو ظهور و جدای از پیامبران پیشین نبود^۲ تا امت خویش را بدون تعیین «وصی» و «ولی امر» رها سازد. او همان کسی است که جامعه اسلامی کوچک مدینه را به هنگام غیبت خویش، یک لحظه هم بدون رهبر رها ننمود و هر بار که شهر مدینه را حتی برای مدتی کوتاه ترک می نمود، شخصی را به جانشینی خویش منصوب می‌داشت.^۳ آری، محال است که خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر رسولان خدا، جامعه اسلامی را برای همیشه تاریخ رها سازند و «ولی امر» پس از خود را تعیین ننمایند. نه تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رهبر جامعه و وصی خویش را معین نمود، بلکه از این جهت نیز شباهت‌های شگفت‌انگیزی با پیامبران دیگر دارد. به عنوان نمونه، همانگونه که ذکر شد، یوشع بن نون با موسی در «طور سینا»^۴ بود و به گوساله پرستی آلوده نگردید و خداوند به موسی فرمان داد تا او را وصی پس از خود گرداند تا بندگان خدا همانند گوسفندان بی شبان نباشند. امام علی علیه السلام نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «غار حرا» بود و هرگز به بت پرستی آلوده نگردید. همانگونه که موسی از جانب پروردگار مأمور گشت تا در حضور مردم، وصی خویش را معرفی کند، خداوند خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم را نیز فرمان داد تا در بازگشت از «حجه الوداع»، امام علی علیه السلام را فرازوی حاجیان، «ولی امر» امت پس از خود تعیین نماید و امت را پس از خویش بدون صاحب رها نماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «غدیر خم» این فرمان را با صدائی رسا اعلام داشت و امام علی علیه السلام را ولی عهد پس از خود قرار داد. بدین طریق آنچه که درباره همانندی امت با بنی اسرائیل فرموده بود که: «هر چه بر بنی اسرائیل رسید، بر امت من نیز می‌رسد»^۵، راست و صادق آمد.

برگرفته از کتاب گرانقدر «معالم المدرستین»، تألیف: علامه سید مرتضی عسکری (با اندکی تصرف)

وصایت، قانونی عقلانی

اگر تاجری بخواهد مدت کوتاهی به مسافرت برود لازم می‌داند که جانشین و نماینده‌ای معین کند. رئیس هر اداره و وزیر هر وزارت‌خانه، معاونی تعیین می‌کنند تا در غیاب آنان به کارها رسیدگی نماید و قطعاً حق انتخاب این معاون نیز با خود آن‌هاست. زیرا بهتر می‌دانند که چه شخصی از عهده این کارها بر می‌آید. آیا امر رسالت الهی ساده‌تر از این مسایل است؟ آیا رساندن پیام خدا و پیگیری راه او از این قانون مستثنی است؟ مسلماً نه.

اگر رئیس اداره‌ای جانشین معین نکند و در غیاب او هرج و مرج ایجاد شود و در انجام امور کم کاری پیدا شود، قطعاً همه شخص رئیس را مسوول می‌دانند. زیرا او می‌بایست این وضع را پیش بینی نموده و برای جلوگیری از آن راهی معین می‌کرد.

۱. کتاب مقدس، عهد عتیق (تورات)، ترجمه فارسی برگرفته از عبرانی و کلدانی و یونانی، نسخه چاپ دارالسلطنه لندن، صفحه ۲۵۴، تاریخ چاپ: ۱۹۳۲
۲. خداوند متعال خود در آیه ۹ سوره احقاف به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان می‌دهد تا آشکارا بگوید: «قل ما كنت بدعا من الرسل...»، «بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم»...
۳. مورخان در کتب خویش نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در طول ۲۷ بار که به دلائل مختلف مدینه را ترک نمود و در آن حضور نداشت، فردی را به جانشینی خویش در مدینه منصوب می‌نمود. برای تحقیق بیشتر و آگاهی از جزئیات، می‌توانید به جلد دوم کتاب معالم المدرستین، بخش «جانشینان رسول خدا در مدینه به هنگام جنگها»، رجوع کنید.
۴. طور سینا، کوهی است که حضرت موسی علیه السلام برای مناجات با پروردگار به آنجا می‌رفت. نام آن در قرآن کریم نیز ذکر گردیده است. به عنوان نمونه می‌توان به آیه ۲۹ سوره قصص اشاره نمود.
۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل و حذو القذة بالقذة» (من لا يحضره الفقيه، جلد ۱، صفحه ۲۰۳) این حدیث در مصادر مختلف اهل تسنن نیز آمده است. به عنوان نمونه در سنن ترمذی، کتاب الایمان به این صورت نقل گشته است: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): «ليأتين على أمتي ما أتى على بني اسرائيل حذو النعل بالنعل...»

در تمام قوانین اساسی ممالک انسانی نیز این اصل پیش‌بینی شده است. چگونه می‌شود در تز مترقی اسلامی به این امر بسیار مهم توجه نشده باشد؟ آیا این اعتقاد یعنی انتصابی نبودن امامت، ناقص فرض کردن اسلام نیست؟ آیا خداوند نمی‌دانسته عدم تعیین امام چه مشکلاتی را ایجاد می‌کند؟ آیا شخص پیامبر دارای قدرت پیش‌بینی نبوده و لذا هم خدا و هم پیامبر سکوت کرده و از چنین مسأله حیاتی چشم پوشیده‌اند؟ هیچ گاه عقل انسان منصف این ادعا را نمی‌پذیرد. اسلامی که برای همه شوون فردی و اجتماعی راه معین کرده و پیش‌بینی لازم را نموده است در این مسأله ساکت نمی‌نشیند.

شکی نیست که وجود امام سبب خیر و سعادت‌مندی جامعه انسانی است و با بودن امام امکان بهره‌مندی از کتاب خدا افزایش می‌یابد و نتیجه‌گیری از زحمات انبیاء ممکن و میسر می‌گردد. از طرف دیگر تعیین امام برای خدا کار مشکل و غیر ممکن نیست. همان طوری که پیامبر را معین می‌کند، می‌تواند امام را نیز معین و معرفی نماید و اگر خداوند چنین نکند، بشر در تحیر و سرگردانی و اختلاف آراء و برداشتها گیر می‌کند. خودداری از این عنایت، از طرف پروردگار عملی ناپسند است و عمل ناپسند و قبیح هم در خداوند راه ندارد. غرض خداوند کمال و رشد معنوی ما انسان‌هاست، پس چگونه ممکن است خداوند نسبت به چنین امر حیاتی بی‌توجه باشد؟

از طرف دیگر امام باید دارای خصایص مختلفی باشد. به طور اجمالی، بنا بر عقل سلیم و عقیده شیعه امام باید عالم به همه حقایق و معصوم باشد و تا فردی مورد تایید الهی نباشد، دارای چنین امتیازی نمی‌شود و شناخت چنین افرادی از عهده افراد معمولی خارج است. لذا این از الطاف الهی است که چنین وارستگی را به مردم معرفی کند.

شما اگر دستگاه و لوازم خاصی را از جای خاصی خریداری کنید، برای بهره‌وری مفید از آن از نمایندگان سازنده آن دستگاه کمک می‌گیرید. به همین منوال شرط استفاده کامل از کتاب خدا و تز الهی بهره‌مندی از نمایندگان الهی است. باید کتاب خدا را بوسیله فارغ التحصیلان دانشگاه خداوندی شناخت و بر جزئیات آن آگاهی پیدا کرد.

برگرفته از کتاب درس‌هایی از اصول عقاید نوشته‌ی: دکتر اسدی گرمارودی

مفهوم ولایت

مفهوم ولایت با مصادر و معانی عرفی در تمامی جوامع وجود دارد. به عبارت دیگر این موضوع در تمامی جوامع هست که کسی حق خاصی بر دیگری داشته باشد و به واسطه این حق، مسئولیتی بر عهده او قرار بگیرد. به عنوان نمونه نزدیک‌ترین فرد نسبت به طفل، پدر اوست و پس از او ممکن است عمو، دایی، مادر و... پیش افتاده و مسئولیت و سرپرستی طفل را بپذیرند. لذا با این نگرش، ولایت یک امر عرفی است و محدوده آن جامعه است.

اما در کنار این مفهوم عرفی ولایت، قسمی از ولایت نیز هست که فقط و فقط دین آنرا تبیین می‌کند؛ مثلاً مسیحیان کاتولیک برای پاپ، نوع خاصی ولایت قائل هستند.

در اسلام نیز ۲ نوع ولایت اسلامی و دینی وجود دارد که عبارتند از:

۱. حق مسلمان بر مسلمان دیگر

۲. حق خداوند بر یک مسلمان

در فقه شیعه حدود ۳۰ حق برای مسلمانان نسبت به یکدیگر ذکر شده است. در کنار این نیز کسی که مسلمان است و به خدا و رسول و... ایمان دارد، برای خداوند نسبت به بندگان حق امر و نهی و ولایت قائل است. اما خداوند می‌تواند از این حق خویش به رسول و اولیاء خود عطا کند و حدیث غدیر و عبارت «هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.» نشان دهنده اعطاء همین نوع ولایت از سوی خداوند به امیرالمؤمنین علیه السلام است. اما به طور دقیق این ولایت به چه معناست؟ به طور کلی کلمه «ولی» در لغت دو معنای قطعی دارد که عبارتند از:

الف) کنار هم بودن و هم مرز بودن دو شیء: قرآن مجید کلمه ولی را به همین معنا در آیه ۱۲۳ سوره توبه به کار می‌برد و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، با کفار هم مرز خود بکنجید...»^۱ این معنا از ولی، فعلاً خارج از بحث است.

۱. «یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار...» (سوره توبه، آیه ۱۲۳)

ب) سرپرستی، در اختیار داشتن امور افراد و حق امر و نهی: قرآن مجید کلمه ولی را به این معنا در آیه ۵۵ سوره مائده بکار برده و می‌فرماید: «بدرستی که سرپرست شما خدا و رسول او و نیز مؤمنی است که نماز را بپا داشته و در حال رکوع صدقه می‌دهد»^۱ اگر در کل روایات مسلمین نیز بنگریم، بجز این دو معنای قطعی، معنای صحیح دیگری برای ولی نیامده است. در کنار این موضوع برخی حدود ۷۰ معنا برای این کلمه ذکر کرده‌اند. اما آنان به خوبی می‌دانند که معنای قطعی ولی، همان دو معنایی است که ذکر شد و دیگر معانی همه از مصادیق ولی هستند.

به عنوان نمونه اگر هم به پدر، عمو، مادر، مالک یک چیز و ... ولی گفته می‌شود، به آن جهت است که این‌ها مصداق سرپرست هستند. مثلاً چون پدر سرپرست فرزند خویش است و اختیار امور او را دارد، به وی ولی می‌گویند؛ اما هیچگاه پدر مساوی ولی نیست. لذا اگر پدر طفلی بمیرد اما پدر بزرگ او زنده باشد، می‌گویند که «او پدر ندارد»، اما نمی‌توان گفت که «او ولی ندارد»، چرا که پدر بزرگ و جد پدری او ولی او می‌باشد و کارهای او را اداره می‌کند.

مالک یک چیز نیز از مصادیق ولی است، زیرا مالک هر شیئی سرپرست آن نیز هست؛ اما ولایت مساوی با مالکیت نیست... بر این اساس معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر این گونه است که: «هرکس من مولا و سرپرست اویم؛ پس این علی نیز مولا و سرپرست اوست».

بر همین اساس است که شافعی - یکی از پیشوای بزرگ مذاهب اهل سنت - در مورد حدیث غدیر و معنای ولی می‌گوید: «منظور از مولا در روایت «هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست» ولاء اسلام (همان ولایتی که اسلام آنرا بنیان گذارده است) اشد و شاهد آن گفتار خدای عز و جل است که می‌فرماید: «... خدا مولای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ در حالی که هیچ مولائی برای کافران نیست»^۲.

همچنین سخن عمر بن خطاب در مورد علی علیه السلام (که در روز غدیر به او) گفت: «تو مولای همه مؤمنان شدی»، منظور او ولایت بر کل مسلمانان است.^۳

چنان‌که از کلام شافعی مشخص است، او نیز از حدیث غدیر، سرپرستی و ولایت امری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام بر مؤمنان را استنباط می‌کند؛ چرا که در کلام خود به آیه ۱۱ سوره «محمد» اشاره می‌کند و در این آیه نیز ولایت تشریحی خدا و حق امر و نهی او بر همه مؤمنان مطرح است. لذا بنا بر گفته شافعی نیز حدیث غدیر نشان دهنده اعطای همین نوع ولایت از سوی خداوند به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

برگرفته از جزوه «امامت الهی»، سلسله دروس آیت الله محمدرضا جعفری

سرنوشت یک امت

جمعیت در صحرای خارج مکه موج می‌زند و شهر مقدس مکه خالی می‌شود. ناگهان سروش غیبی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود می‌آید و آیه کریمه را - که حاوی فرمانی قاطع است - بر آخرین پیامبر آسمانی می‌خواند: «ای پیامبر! آن چه را که از طرف خدا بر تو نازل شده است به مردم ابلاغ کن. اگر این کار را نکنی، چنان است که اصلاً رسالت خدا را به مردم نرسانده باشی. (بیم نداشته باش) که خداوند تو را از (شر) مردم نگاه خواهد داشت...»^۴

دقت در محتوای این آیه، این نکته را آشکار می‌کند که حقیقتی که اینک فرمان ابلاغ آن به پیامبر نازل می‌شود، پیشتر به آن حضرت عرضه شده بود؛ زیرا آیه می‌فرماید: «آن چه را که از طرف خدا بر تو نازل شده است...». پس چرا آن حضرت پیام دریافت شده را قبلاً ابلاغ نفرموده بود؟ به یقین می‌دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وظیفه خویش سهل انگاری و تسامح نمی‌نمود. پس تأخیر در ابلاغ، برای آن است که این پیام بسیار خطیر و مهم بوده است؛ آن چنان که از ذیل آیه که می‌فرماید: «خدا

۱. «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاة و هم راکعون» (سوره مائده، آیه ۵۵)

۲. «ذلک بان الله مولى الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولى لهم» (سوره محمد، آیه ۱۱)

۳. تاریخ دمشق، جلد ۴۲، صفحه ۲۳۸

۴. یا ایها الرسول بلّغ ما أنزل الیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس... (سوره مائده، آیه ۶۷)

تو را از شر مردم نگاه می‌دارد»، این موضوع مشخص می‌شود. لذا آن حضرت مصلحت‌اندیشانه به دنبال فرصت و زمینه مناسبی بودند. اما اکنون با نزول این آیه، فرمان ابلاغ فوری به حضرتش رسیده است.

اما مطلب به همین جا خلاصه نمی‌شود. این حقیقت به اندازه‌ای عظیم و پر ارزش است که اگر نادیده گرفته شود، گوئی اصل رسالت انجام نشده و یا تباه شده است. واقعاً این حقیقت بزرگ، چیست؟ آیا می‌تواند این حقیقت عظیم یک یا چند حکم عملی باشد؟ اگر یک یا چند حکم عملی ابلاغ نشود، فقط جزئی از رسالت از بین می‌رود نه کل رسالت! پس باید آن چیز مربوط به حفظ رسالت و تداوم آن و نگهدارنده آن از انحراف و کجروی باشد.

در آخر آیه، خداوند پیامبر خویش را وعده می‌دهد که او را از شر مردم و دشمنان حفظ کند.^۱ واقعاً مگر آن چه که باید ابلاغ شود چیست که این چنین خطر آفرین است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آیه و سلم در گذشته حکم زکات، حکم جهاد و تبری از خویشاوندان مشرک را ابلاغ فرمودند، ولی آن حضرت در هیچ یک از آن احکام دشوار، احتمال رویارویی با خطر معارضه را ندادند. اکنون این چه حکمی است که پیامبر در ابلاغ آن منتظر فرصت مناسب است؟

باید سخن درباره موضوعی باشد که دشمنان به آن چشم طمع دوخته‌اند و با این ابلاغ، طمع کاران مأیوس شده و منافعشان به خطر می‌افتد. اگر خوب دقت کنیم، آیات قرآن کریم و صفحات تاریخ، پاسخ گوی ما خواهد بود.

آن گونه که قرآن کریم بیان می‌کند، عده‌ای از منافقان و مشرکان با خود می‌گفتند که محمد پسری ندارد تا به جانشینی گذارد. لذا در انتظار از دنیا رفتن آن حضرت بودند و به خود نوید می‌دادند که این دین با درگذشت آورنده‌اش از بین خواهد رفت. حتی عده‌ای از منافقین که در آرزوی آن بودند که روزی بتوانند به اصطلاح خود «حکومت» را به دست گیرند. لذا برای آن که سریعتر بتوانند به هدفشان برسند، توطئه قتل پیامبر در «لیلۃ العقبه» را ساماندهی کردند؛ اما خداوند پیامبرش را حفظ نمود و توطئه واقع نشد.^۲

لذا اگر خوب بیاندیشیم، این حقیقت بزرگ که ابلاغ آن خطر رویارویی دشمنان را دارد، چیزی جز اعلام و معرفی جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - که غدیر عهده دار آن است - نمی‌تواند باشد.

تمامی جاه طلبان خود پرست، به احراز این مقام چشم طمع دوخته بودند. لذا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کسی را به حکم خداوند در این مقام منصوب کند، منافع و خواسته‌های کسانی که سودای تکیه زدن بر جای آن حضرت را در سر داشتند، به خطر می‌افتد.

از سوی دیگر اگر این ولی شایسته تعیین نشود، یا پیامبر ابلاغ و اعلام نکنند، اسلام بی مجری و نگهدارنده می‌ماند و از بین می‌رود. در نتیجه عدم ابلاغ خلیفه معین شده از جانب خدا به مردم، حکم عدم ابلاغ اصل رسالت را پیدا می‌کند؛ چرا که با چنین وضعیتی اسلام از بین رفتنی و ضایع شدنی خواهد بود.

لذا به امر الهی ندای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وادی غدیر خم و در جمع مسلمانان طنین انداز گشت که: «هر که را من مولای او بوده‌ام، اینک این علی مولا خواهد بود.»^۳

برگرفته از کتاب «اندیشه‌های استوار در شناخت باورهای اعتقادی»، تألیف مرحوم آیت الله سید محمد موسوی نوری

۱. جالب است که خداوند این خطر را نفی نمی‌کند؛ بلکه حفظ از این خطر را به پیامبر خویش وعده می‌دهد و در کنار آن، او را با نتیجه سوء ترک این ابلاغ - که هم پای تباه کردن رسالت است - آشنا می‌سازد.

۲. جریان ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توسط منافقین در لیلۃ العقبه و در مسیر بازگشت از جنگ تبوک، در منابع معتبر شیعه و سنی ذکر گردیده و مورد اتفاق مسلمانان است. به عنوان نمونه، برخی از معتبرترین منابع اهل تسنن که به این واقعه اشاره نموده‌اند، عبارتند از: مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۴۵۳ - البدایة و النهایة، جلد ۵، صفحه ۲۶ - تفسیر ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۳۸۷ - تفسیر در المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۵۹ - تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۲۰۷ - سیره حلبیه، جلد ۳، صفحه ۱۶۲ و...

۳. قرآن کریم در آیه ۳۰ سوره طور از این آرزوی کفار پرده بر می‌دارد و آنرا این گونه بیان می‌کند: «بلکه آنها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشید!»

۴. فرازی از خطبه غدیر.

قضاوتی منطقی

«من در میان پیشینیان و گذشتگان از تو نرم لهجه تر و از نظر ارائه دلیل، نیرومندتر نیافته‌ام» (بخشی از مکاتبه شیخ سلیم خطاب به علامه شرف الدین)

علامه سید عبدالحسین شرف الدین، یکی از عالمان بزرگ مکتب تشیع است. اینمرد بزرگ، همواره به دنبال راهی بود که بتواند مسلمانان را به آن اصل دینی که مراعات آن بر همه واجب است، بازگرداند و همگی را زیر پرچمی واحد جمع کند تا آنان برای یکدیگر برادرانی نیک و نمونه باشند.

او در مصر به این آرزوی خود نائل گردید؛ آن هنگام که به ملاقات پیشوای دینی اهل تسنن، یعنی «شیخ سلیم» رسید و درد دلش را با او درمیان نهاد. هردو عالم بزرگ، اتفاق نظر داشتند که دو طائفه شیعه و سنی مسلمانند و اختلاف عمده ایشان در مساله امامت است. لذا با یکدیگر قرار می‌گذارند که این مساله را با بررسی دلایل دو طرف حل کنند و کتباً سوالات یکدیگر را جواب دهند. این پیشنهاد عملی می‌گردد و آن مکاتبات ارزشمند، در کتابی به نام «المراجعات»، جمع‌آوری می‌شود. ما در اینجا، تنها به ذکر نمونه‌ای از آن مکاتبات در خصوص مفهوم حقیقی حدیث غدیر که یکی از مهمترین ادله شیعیان در اثبات اصل امامت، بسنده می‌کنیم.

پس از آنکه علامه شرف الدین در نامه اصل واقعه غدیر و شرایط رویداد آنرا را از منابع معتبر اهل تسنن نقل می‌نماید (در صورتی که شما نیز تمایل دارید در این زمینه بیشتر بدانید، می‌توانید به کتاب مذکور و یا «مقاله غدیر و اهمیت آن» مراجعه نمایید)، شیخ سلیم در نامه خویش این گونه می‌نگارد

«لفظ مولا در قرآن به معانی متعددی استفاده شده است، گاهی به معنای وارث، مواردی صدیق و گاهی هم به معنای سزاوارتر به تصرف. در این راستا، اهل سنت منظور پیامبر از حدیث غدیر را این گونه بیان می‌کنند: کسی که من ناصر، صدیق یا دوست او هستم، علی نیز چنین است. البته تاویل آنها برخاسته از این ماجراست: در سفری که علی با جمعی به یمن رفته بود، او در راه خدا به افرادی سخت گرفت. آنها نیز درباره او حرف زدند و براو عیب گرفتند. رسول خدا برای اینکه گفته‌ی بدگویان را رد نماید، بعد ذکر فضائل علی در مورد وی بالخصوص گفت: «هرکس من ولی او هستم، علی ولی اوست.» سپس در مورد اهل بیت به صورت عمومی حدیث ثقلین^۱ را فرمود. لذا اهل سنت می‌گویند در این حدیث دلیلی بر امامت وجود ندارد».

علامه شرف الدین در پاسخ، اینگونه نگاشت:

«شما ارزش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌دانید و از حکمت آن حضرت و عصمتش مطلعید و نیز می‌دانید که از روی هوس سخن نمی‌گویند و تنها چیزی را می‌گویند که به او وحی شده است.

حال اگر فلاسفه غیر مسلمان از شما بپرسند: چرا پیامبرتان هزاران نفر را در گرمای سخت و در صحرای بدون آب و گیاه متوقف نمود؟ چرا در آغاز سخن از مرگ خویش خبر داد؟ چرا گفت من مسئولم؟ راستی راجع به تبلیغ کدام حکم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد بازپرسی قرار می‌گرفت؟ چرا از حق بودن بهشت و آتش و مرگ و قیامت پرسید؟ بر چه اساس عترت را هم وزن کتاب خدا قرار داد؟ به راستی چرا پیامبر از آنها گواهی گرفت که «مگر من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟» و بعد فرمود «هر کس من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست.» واقعاً هدف او از این همه تلاش و به وجود آوردن چنین محشری چه بود؟ این چه مسأله مهمی است که اگر پیامبرتان آن را نرساند، رسالتش را انجام نداده است؟

آیا شما خود راضی به این جواب می‌شوید که: «منظور خدا و رسولش از همه اینها، بیان دوستی مردم با علی بود».

آن وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، متهم به توضیح واضح نمی‌شود؟ آیا واقعاً آن حضرت متهم نمی‌گردد که مقدماتی را بیان نمود که هیچ ربطی به اصل مطلب ندارند؟

شما بالاتر از آن هستید که جائز بشمرید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام عزم و همتش را صرف بیان چیزی کند که نیاز به توضیح ندارد و وی را منزله آن می‌دانید که افعال و اقوالش مورد ایراد فلاسفه و عقلاء بشر قرار گیرد.

۱. اشاره به حدیث مشهور و متواتر ثقلین که مورد اتفاق مسلمانان است و در منابع معتبر شیعه و اهل تسنن ذکر گردیده است. بر اساس آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من، تا هنگامی که به این دو تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید.» (صحیح مسلم، جلد ۵، باب فضائل علی - صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۳۲۸ - مسند احمد بن حنبل، جلد ۳، صفحه ۱۷ و...)

اما حقیقت ماجرای که باعث می‌شود اهل سنت حدیث غدیر را آنگونه که نقل نمودید، ترجمه کنند، این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوبار، یعنی بار اول در سال هشتم هجری و بار دوم در سال دهم هجری، علی علیه السلام را به یمن فرستاد. پس از بازگشت از سفر اول بود که عده‌ای شکایت او را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. پیامبر نیز از آنها سخت ناراحت شد، اما در بار دوم، بعد از سفر وی در حجه الوداع، به پیامبر پیوست و این بار هیچ کس درباره او سخنی به آن حضرت نگفت و حتی ایشان پیش از واقعه غدیر، علی علیه السلام را شریک قربانی خود نیز نمود. پس نیازی نبود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث غدیر را برای رد چنین افرادی ایراد نماید. به علاوه حتی اگر افرادی هم از او شکایت کرده باشند، لازم نبود که پیامبر این همه مقدمات را فراهم نماید؛ بلکه تنها اگر جملاتی می‌گفت که گفته مخالفانش را رد نماید و دلالت بر فضیلت و جلالت قدر او داشته باشد، کافی بود»^۱

و در مقابل این منطق، شیخ سلیم اینگونه سرتسلیم فرود می‌آورد:

«من در میان پیشینیان و گذشتگان، از تو نرم لهجه‌تر و از نظر ارائه دلیل، نیرومندتر نیافته‌ام. با آن قرائنی که اشاره کردی، حق آشکار و پرده شک از چهره یقین برداشته شد. برای ما هیچ وقفه باقی نمانده که مراد از ولی و مولی در حدیث غدیر، تنها اولی به تصرف بودن و سرپرستی است. اگر منظور ناصر و یا کلماتی شبیه آن بود، سائل، درخواست فرود آمدن عذاب را نمی‌کرد.^۱ روی این اصل، نظر و اعتقاد شما در معنی مولا ثابت و مسلم است»

برگرفته از کتاب المراجعات، تألیف مرحوم علامه شرف الدین (ره)

غدیر در کنار قرآن

افراد یک جامعه اسلامی، دین را اساسی‌ترین اصل در زندگی خود می‌دانند و معتقدند اگر دین نباشد زندگی، زندگی شایسته‌ای نیست و تنها وسیله عزت و سعادت آدمی در دنیا و آخرت، دین و ارتباط با خداست. فرد مسلمان می‌کوشد زندگی دنیا را در مسیر دین قرار بدهد و تمام مقصدش جاری شدن احکام خدا در عرصه زندگی است.

خداوند حکیم دین جامع و کاملی برای ارشاد و هدایت عالم مقرر کرده است و امیری را برای اجرا و تبیین این دین معرفی نموده است. به حکم عقل واقع‌بین، این امیر باید که از یک سو معصوم از هر خطا و اشتباه باشد و از سوی دیگر، عالم به تمام حقایق و معارف این دین باشد. لازمه این امر، آن است که این امیر و حاکم الهی دارای علم محیط به تمام حقایق وحی و قرآن باشد. زیرا قرآن، در واقع قانون اساسی اسلام و منبع احکام و معارف دینی است.

با مراجعه به قرآن بعضاً مواردی پیش می‌آید که منظور آیات به‌درستی برای خواننده روشن نیست و دارای قدری ابهام و اجمال است. قدر مسلم اجمال قرآن، بسیاری از آیات مربوط به احکام است که کسی نمی‌تواند بدون کسب راهنمایی از خارج قرآن به مقاصد آن پی ببرد. مثلاً عبارت: «نماز بخوانید...»^۲ در آیه سوره بقره دارای اجمال است. یعنی کسی نمی‌تواند از خود این آیه و آیات دیگر، معنای نماز و اوقات و رکعات و شرایط و مبطلات آن را به‌دست آورد. همچنین آیه: «...حق خداوند بر مردم است که قصد خانه کنند و (حج بجای آورند)»^۳ اجمال و ابهام دارد. کسی نمی‌تواند از قرآن، معنای حج و مناسک آن را که مشتمل بر صدها حکم از احکام میقات و احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر و منی و ... می‌باشد، استنباط نماید. حکمت الهی این گونه قرار گرفته است که قرآن اجمال داشته باشد و طبعاً باید تبیین آن هم در کنارش باشد؛ زیرا قانون اساسی مجمل و بدون تبیین در کنار آن، اثربخش و ثمرآفرین نخواهد بود.

۱. اشاره به داستان نعمان بن حارث فهری که بعد از مراسم غدیر، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «...این (موضوع) از جانب خودت بود یا از جانب خدا؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به خدا سوگند که این دستور از ناحیه‌ی خود او بود.» نعمان برگشت درحالی‌که می‌گفت: خدایا اگر این سخن حق است و از جانب تو، سنگی از آسمان بر سر من ببار. پس خدای تعالی باسنگی آسمانی بر سرش کوبید و او کشته شد و آیه آغازین سوره معارج نازل گردید. (این موضوع در منابع متعدد اهل سنت ذکر گردیده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به جلد اول کتاب الغدیر و یا تفاسیر شیعی ذیل آیه اول سوره معارج، مراجعه نمائید.)

۲. وأقیموا الصلاة... (سوره بقره، آیه ۴۳)

۳. ولله على الناس حج البيت... (سوره آل عمران، آیه ۹۷)

حال که باید برای خارج کردن قرآن از اجمال، تبیین و بیان آن در کنار آن باشد، واضح است که اگر قرار باشد شخصی جایگاه مبین قرآن را داشته باشد، بایستی عالم به تمام حقایق این کتاب الهی و معصوم از لغزش باشد. در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مبین قرآن خود ایشان بودند. خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «... و ما ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آن را برای مردم تبیین نمایی...»^۱. قرآن برای همه مردم است و برای هدایتشان نازل شده است؛ ولی با این حال، مردم احتیاج به تبیین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارند تا به مجملات آن پی ببرند. اگر قرآن به تنهایی بدون اجمال بود و برای همه واضح بود، دیگر احتیاجی به مبین نبود و عبارت «لتبیین للناس» (برای مردم تبیین نمایی)، در آیه مذکور معنی نداشت و در آیه‌ای دیگر نمی‌فرمود: «... آنجا که از حقایق قرآن آگاهی ندارید، از اهل آن بپرسید.»^۲

یعنی قرآن اهل دارد و مسلمانان باید در مقام رسیدن به حقایق آن، سراغ اهل آن بروند و اهل قرآن و مبین آن به حکم عبارت «لتبیین للناس» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

در روز عید غدیر بنا به گواهی تاریخ و روایات متواتر و مورد اتفاق تمامی مسلمانان، آورنده قرآن، رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله و سلم که به حکم قرآن، تبیین‌کننده قرآن است، علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به عنوان ولی و امیر مسلمانان معرفی نمود.^۳

لذا همانگونه که مسلمانان در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اطلاع از مفاهیم آیات به ولی زمان و رهبر دینی خود - یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - مراجعه می‌نمودند، بایستی بعد از ایشان نیز برای فهم آیات و پی بردن به معنی و مقاصد آن به ولی معرفی شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه نمایند.

از این رو، هنگامی که به صفحات تاریخ مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که تاریخ و روایات اسلامی مملو از نمونه‌هایی است که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به تبیین و شرح آیات الهی پرداخته است.^۴ بدین ترتیب یکی از نتایج و ثمرات غدیر، تعیین امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان مبین قرآن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لزوم رجوع به ایشان برای رفع اجمال قرآن است. اما براستی اکنون ما برای فهم قرآن و روشن کردن مجملات قرآن چگونه عمل می‌کنیم؟

برگرفته از کتاب «غدیر، سند ولایت علی امیر»، تألیف: آیت الله سید محمد ضیاء آبادی (با تلخیص و اضافات)

۱. و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم .. (سوره نحل، آیه ۴۴)

۲. فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون (سوره نحل، آیه ۴۳)

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در طول زندگانی پرارزش خویش بارها و بارها امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود در امر تبیین قرآن معرفی نمود. به عنوان نمونه، می‌توان به حدیث‌های متواتر «ثقلین» و «منزلت» اشاره نمود. در فرازی از خطابه غدیر نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«من در میان شما دو چیز گران‌بها به یادگار گذارده‌ام، یکی از آنها مهم‌تر از دیگری است. کتاب خدا و عترتم. پس ببینید چگونه با آنها رفتار می‌کنید. به درستی که این دو تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض (کوثر) بر من وارد شوند.» (المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، جلد ۱۰، باب مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب، حدیث ۴۵۵۳)

این حدیث با مضامین یکسان در کتب روایی شیعی نیز نقل شده است.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قسمت‌هایی از خطابه غدیر، امیر المؤمنین را عالم کتاب خدا و مفسر آن و همدوش آن معرفی می‌فرمایند. به عنوان نمونه آن حضرت در این خطابه می‌فرمایند:

«پس به خدا سوگند که باطن‌ها و تفسیر آن را آشکار نمی‌کند مگر همین که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده‌ام و اعلام می‌دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست و او علی بن ابی‌طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است... هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچک ترند و قرآن یادگار گران سنگ بزرگ تر. هر یک از این دو از دیگر همراه خود خبر می‌دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند... هان مردمان! این علی است برادر و وصی و نگاهبان دانش من. و هموست جانشین من در میان امت و بر گروندگان به من و بر تفسیر کتاب خدا که مردمان را به سوی او بخواند.» (احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۶۰)

۴. علاوه بر این، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بارها خود را حامل علم قرآن و مبین آن معرفی نمود. برای نمونه ایشان در یکی از خطبه‌های خویش می‌فرمایند: «این قرآن است (پس اگر برای هدایت شما کافی است) از آن سؤال کنید. و او هرگز با شما سخن نخواهد گفت. ولی من شما را از آن مطلع می‌سازم.» (نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۵۷ - کافی، جلد ۱، صفحه ۶۱)

آب بقا

هر پدیده‌ای برای تحقق و پیدایش به علتی نیاز دارد که آن را به وجود آورد.^۱ مثلاً یک ساختمان برای پیدایش به عواملی چون بنا، مهندس و کارگر وابسته است. اما برای بقا و دوام یک پدیده، علت دیگری لازم است تا آن را حفظ کند و باقی نگاه دارد.^۲ در مثال فوق مجموعه عواملی چون خاصیت مصالح ساختمانی و نحوه ترکیب آن‌ها سبب بقا و دوام، در برابر عوامل مخرب ساختمان می‌شود.

اسلام دینی است که با اراده خداوند و به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آمد. یعنی علت تحقق و پیدایش آن اولاً و بالذات، خداوند است؛ البته نقش وساطت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا خداوند با رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این اراده را تحقق بخشیده است. پس وجود گرامی رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از طرف پروردگار سبب ظهور و وجود اسلام است و به همین جهت پس از ذات اقدس الهی، شخص آن حضرت علت پیدایش دین اسلام می‌باشد.

اما با توجه به خاتمیت دین اسلام، باید این دین باقی و برای همیشه دین الهی برای بندگان خدا باشد؛ پس به علتی نیاز دارد تا آن را حفظ کند و ضامن بقای آن باشد. خصوصاً در برابر نقشه و خواست مخالفان اسلام اعم از کافرین و منافقین که می‌خواستند و می‌خواهند اسلام را از بین ببرند. پس باید عامل خنثی کننده این عوامل مخرب وجود داشته باشد، تا امکان بقای دین اسلام فراهم گردد.

لذا همان طور که در تحقق دین، پیامبر واسطه فیض الهی بود، در بقای دین هم واسطه‌ای بشری^۳ تحت عنوان امام مطرح می‌شود و امام مأمور حفظ دین از آلودگی و نابودی است.

غدیر خم که در آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب شد، ظرف زمانی و مکانی تجلی ولایت الهی در این عالم برای همیشه انسان هاست که پس از نبوت مقام ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم، این ولایت و سرپرستی امت اسلام در امیرالمؤمنین علی علیه السلام ظهور و بروز پیدا کرد تا دین اسلام برای همیشه بشریت جاوید و باقی بماند. لذا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و همه امامان معصوم بعد از ایشان تا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که در خطابه ی غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ولایت آن امام غایب و منتظر هم تأکید و سفارش شده^۴، آب بقایی است که اسلام با نوشیدن آن عمری جاودانه گرفت.

برگرفته از کتاب «تجلی ولایت در غدیر هدایت»، تألیف: دکتر محمد اسدی گرمارودی (با تلخیص و اضافات)

۱. در اصطلاح به این علت، علت محدثه می‌گویند.

۲. در اصطلاح به این علت، علت مبقیه می‌گویند.

۳. چون دین داری جبری و تکوینی نیست، لذا اراده تشریحی پروردگار به خواست و نظر مردم هم بستگی دارد. از این رو این واسطه، واسطه‌ای بشری تحت عنوان ولی الله است.

۴. ألا إن خاتم الأئمة منّا القائم المهدی... آگاه باشید همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست... (خطابه ی غدیر، فراز ۸)